هو العلیم

ابعاد و ساختار جودی زنان در آیات و روایات

شرح حدیث عنوان بصری ـ تدبیر و امور خانواده ـ

جلسه ۷۳

بیانات

حضرت آیت‌الله حاج سید محمدمحسن حسینی

طهرانی

قدس الله سره

أعوذ باللَه من الشيطان الرجيم

بسم اللَه الرحمن الرحيم

وصلّى اللَه على سيدنا و نبينا أبى القاسم محمّد

وعلى آل بيته الطّاهرين، و اللعنة على أعدائهم

أجمعين

صحبت و بحث راجع به كيفيت ارتباط و معاشرت بين پدر و فرزندان و متقابلًا و همينطور بين زن و شوهر و نحوه ارتباط بين آنها و كيفيت اطاعت زن از شوهر و حقوقى است كه مرد بر همسر خود دارد و راجع به حقوق زن و همسر بر شوهر و همينطور راجع به حقوق مرد بر فرزندان بود و قدرى صحبت شد. ولى از آنجايى كه مسأله ارتباط و كيفيت معاشرت بين زوجين از حسّاسيت و ظرافت خاصّى برخوردار است از اين جهت يک قدرى بايد بيشتر اين مسأله باز بشود و اگر به حول و قوّه الهى بشود بعضى از ابهامات موجود در اين مسأله را روشن كرد خيال مى‌كنم مسأله محل و مناسبت اين

را داشته باشد، متأسفانه اظهار نظر در این مسأله خیلی زیاد است و

هر کسی از ظّن خود شد یار من ❊❊❊ واز درون من نجست اسرار من

تعابیری که در متون دینی از ناحیه ائمّه علیهم‌السّلام و حتّی در قرآن مجید راجع به این موضوع آمده است قدری مسأله را مبهم و مجمل و تا حدودی شبهه برانگیز نمایانده است و این موجب بروز سئوالها و انتظار پاسخهای مناسب در این زمینه شده است. بیشترین این مسائل مربوط می‌شود به کلماتی که از امیرالمؤمنین علیه‌السّلام در نهج‌البلاغه راجع به موقعیت و توان زن در ارتباط با مسائل‌اجتماعی و قضاوت و دیدگاه او نسبت به حوادثی است که اتّفاق می‌افتد. موارد متعدّدی از کلام امیرالمؤمنین علیه‌السّلام سراغ داریم که راجع به این موضوع در نهج‌البلاغه ذکر شده است. یکی از آن موارد، بعد از جریان و واقعه جنگ جمل که عایشه با دستیاری طلحه و زبیر، امّت اسلامی را بر علیه امیرالمؤمنین علیه‌السّلام شوراند و آنها را به

جنگ و کشتن امیرالمؤمنین علیه‌السّلام به واسطه نامه‌هایی که این طرف و آن طرف پراکنده می‌نمود و خود را زوجه رسول خدا و امّ المؤمنین یعنی مادر همه مؤمنین قلمداد می‌کرد، بوجود آمد.

یعنی اوّلین فتنه در اسلام بعد از رسیدنخلافت در جایگاه خودش و بعد از استقرار خلافت در موقعیت واقعی خودش، از درون خود خانه رسول خدا شروع شد، زن رسول خدا و همسر رسول خدا، نزدیکترین فرد به امیرالمؤمنین علیه‌السّلام، از همسر یک همچنین شخصی بر علیه امیرالمؤمنین فتنه شروع شد و این خیلی مساله مهمّی است و اسراری در این مسأله نهفته است. نامه می‌داد به این طرف و آن طرف، همان کسی که (جالب اینجاست) در مخالفت با عثمان به واسطه امور اقتصادی و امور معیشتی، دشمن‌ترین افراد نسبت به عثمان بود، چون عثمان سهمیه او را از بیت المال کم کرده بود و آنچه را که عمر و ابوبکر برای او تعیین کرده بودند تقلیل داده بود، این عثمان دیگر کافر شده بود (تکفیر و ارتداد که این روزها خیلی رواج دارد، این مسأله از سابق بوده است!) می‌گفت: اقْتُلُوا نَعثَلًا فَقَد کفَر! این نعثل

بچّه یهودی را بکشید، این کافر شده است.

چرا کافر شده است؟ چون سهم ما را کم کرده است! حالا ببینید این مسأله چقدر جایگاه مهم و تعابیری که آورده می‌شود واقعاً چقدر در جایگاه واقعی خودش قرار دارد، چون سهمش از بیت المال کم شده است کافر شده است! اقتلوا نعثلا، نعثل یک یهودی بود که در مدینه لنگان لنگان راه می‌رفت و این خلیفه ثالث ما مسلمین، جماعت مسلمین، چون ایشان لنگ بودند ایشان این خلیفه را به همان یهودی در مدینه تشبیه می‌کرد از نظر قیافه و ...

علی کل حال این زوجه رسول خدا به واسطه سوء استفاده از موقعیت خودش و به واسطه سوء استفاده از احساسات مردم احساساتی که با عقل توأم نیست، احساساتی که بر روی عقل پوششی می‌گذارد و احساساتی که قضایا را براساس تخیلات و براساس تصوّرات ارزیابی می‌کندف آمد بر علیه امیرالمؤمنین و خلیفه‌ای که خدا تعیین کرده و خلیفه‌ای را که مردم تعیین کرده بودند ...

خصوصیت خلافت امیرالمؤمنین علیه‌السّلام این

است که دو جنبه داشت بر خلاف خلافای سابق که به دروغ انتخاب خلیفه اولی را انتخابی آزاد و به شکل دموکراسی مطرح می‌کردند، در حالتی که اینطور نبود. کسی که نسبت به داستان سقیفه اطّلاع داشته باشد و اخبار سقیفه را مطالعه کند خواهد فهمید که این انتخاب یک انتخاب به جبر و زور بود که چه نحوه آمدند ... و حرکت قبل از فوت رسول خدا شروع شد، تبادل اطّلاعات قبل از فوت رسول خدا از داخل منزل پیغمبر به واسطه همین عایشه و حفصه شروع شد و اینها با تصریح رسول خدا بر مغادرت و خروج از مدینه و حرکت به سوی بلاد روم برای نبرد و جنگ با آنها، با وجود این تصریح رسول خدا که بالاترین فرد است دیگر، بالاترین فرد، با وجود این در بیرون از مدینه ماندند به عذرها و بهانه‌هایی و همین که رسول خدا از دنیا رفت اصلًا نگفتند این کجا بود، در کدام منزل هست، در کدام اتاق مرده، زنده دفن شده یا نه ...

حرکت کردند به سوی سقیفه بنی ساعده و در آنجا به واسطه ایادی خودشان آن عدّه را جمع کردند و مشغول سخنرانی و خلاصه آن را کردند خلیفه بر

مسلمین و بعد هم نگذاشتند اصلًا اسم امیرالمؤمنین علیه‌السّلام مطرح بشود. وقتی یک نفر آمد گفت پس علی چه شد؟ همین عمر، دوّمی، آمد آنچنان با مشت بر دهان او زد که خون از دهان او جاری شد و افراد دیگر آمدند و او را زیر مشت و اینها گرفتند. این طوری خلیفه اول انتخاب شد، خلیفه اولّی که در این انتخاب نه حضور سلمان در آنجا مطرح بود، نه اباذر، نه عمّار، نه قیس بن سعد بن عباده، نه بزرگان مهاجرین، هیچکدام از اینها نبودند، نه طلحه و نه زبیر و نه عبّاس، بالأخره اینهائی که در آن موقع جزو معاریف بودند. کیفیت خلافت ابوبکر به این شکل بود.

خلافت عمر هم به واسطه وصایت او بود، دموکراسی در کار نبود. عمر گفته بود که، ابوبکر گفته بود که بعد از من عمر باشد و یک نفر نگفت نه، حالا ما این قضیه را به شور بگذاریم. و همین مردم آمدند و قبول کردند یعنی گفتند چون ابوبکر گفته ... و عجیب اینجاست که بعد از عمر هم به واسطه ترفندی که او زده بود حکومت را از یک نظر

دموکراسی منشانه و از طرف دیگر با شرایط و قیودی و شروطی که گذاشته بود انحصار در عثمان می‌کرد که آن هم خودش داستانی دارد به نحوی که اگر کسی مخالفت کند گردن او را بزنید. این چه خلافتی است جناب آقای عمر؟ کسی که مخالفت کند با آن دو نفر دیگر باید گردنش زده بشود! این شد معنای رأی گیری؟ این شد معنای انتخاب؟ یعنی جوری شرایط را ایشان پی ریزی کرده بود که چاره‌ای نبود جز اینکه عثمان خلیفه بشود. این بحمداللَه از افتخارات برادران اهل تسنّن ما است.

امّا امیرالمؤمنین چطور انتخاب شد؟ اوّلا انتخاب امیرالمؤمنین به نصّ و تصریح رسول خدا بود این یک، جلوی بیش از سی هزار نفر هم بود و غیر از آن همانطوری که من عرض کردم در بعضی از جلسات، اگر جریان عید غدیر هم نبود و جریان تصریح رسول خدا هم نبود و فقط به اندازه یک جو عقل در کلّه این مردم بود غیر از امیرالمؤمنین جای دیگری نمی‌بایست بروند و این دیگر اظهرُ منِ الشمس است. یعنی ما برای اثبات خلافت امیرالمؤمنین احتیاج به جریان غدیر نداریم، ما برای اثبات خلافت

امیرالمؤمنین علیه‌السّلام احتیاج به نصّ رسول خدا نداریم، احتیاج به آیه ... الْيَوْمَ أَكْمَلْتُ لَكُمْ دِينَكُمْ وَ أَتْمَمْتُ عَلَيْكُمْ نِعْمَتِي وَ رَضِيتُ لَكُمُ الْإِسْلامَ دِيناً ... المائدة، ۳ نداریم.

این شخص هست بقیه هم حاضر هستند، بسم اللَه، خودتان بیاید ببینید. این آقا نمی‌داند در دستش پنج تا انگشت است یا شش تا انگشت. این یک طرف قضیه. یک طرف قضیه هم که [امیرالمومنین] می‌گوید: **سلونی قبل ان تفقدونی**از آسمان بپرسید یا از زمین، از هر کجا می‌خواهید بپرسید. خب این دیگر یک بچّه پنج‌ساله هم قضاوت می‌کند این مسأله، مسأله معمّای چند مجهوله نیست که حالا فرض بکنید که بزرگان قوم باید بیایند و بنشینند و خُبرا بیایند و بنشینند و اهل حلّ و عقد بیایند و بنشینند و راجع به این مسأله قضاوت کنند. اصلًا این مسأله را به بچّه‌ها بسپارید، مسأله خیلی روشن است، نیازی به منصوب بودن از جانب رسول خدا ندارد. نیازی به انتصاب از جانب خدا ندارد، نیازی به رأی گیری ندارد، نیازی به جریان غدیر ندارد، مع

ذلک با تمام این احوال همه این مسائل واقع شد، همه این حرفها واقع شد و پناه بر خدا از جهل که واقعاً این جهل چه می‌کند؟

یعنی این جهل چطور می‌آید روی بدیهی‌ترین مسأله واقعی را می‌پوشاند، روی ابتدایی‌ترین مطلب را می‌پوشاند و این برای ما عبرت است ها، واقعاً این برای ما عبرت است. من خدمتتون عرض کردم اگر یک مسلمان بخواهد واقعاً در راه خدا قدم بردارد، مطالعه تاریخ و سیره امیرالمؤمنین علیه‌السّلام برای او کفایت می‌کند، نیاز به چیز دیگر نداریم. یعنی جریان تاریخی و مسائلی که اتفاق افتاده کفایت می‌کند. حالا این امیرالمؤمنین علیه‌السّلام با این وضع مردم آمدند انتخاب کردند، انتخاب هم نکردند، بلکه به زور، درب منزل امیرالمؤمنین شکسته شد، آنچه که در تاریخ داریم اینطور آمدند و امیرالمؤمنین را از منزل بیرون کشیدند و مردم فریاد می‌زدند که یا علی تا قبول نکنی از اینجا نمی‌رویم.

خب دیگر چکار کند حضرت؟ تا قبول نکنی نمی‌رویم ... این انتخاب امیرالمؤمنین بود، حالا این مردم انتخاب کردند، خدا هم انتخاب‌کرده، رسول

خدا هم بیان کرده در عین حال این عجوزه، زن رسول خدا بلند می‌شود سوار بر شتر، نامه می‌دهد این طرف و آن طرف، که بلند شوید بیایید که علی قاتل عثمان است! بیایید خونخواهی کنید! علی را بکشید! تو را خدا ببینید زمانه به چه وضعی افتاده؟ آن آیه که می‌گوید یا نِساءَ النَّبِيِّ لَسْتُنَّ كَأَحَدٍ مِنَ النِّساءِ إِنِ اتَّقَيْتُنَّ فَلا تَخْضَعْنَ بِالْقَوْلِ فَيَطْمَعَ الَّذِي فِي قَلْبِهِ مَرَضٌ وَ قُلْنَ قَوْلًا مَعْرُوفاً الأحزاب، ۳۲ وَ قَرْنَ فِي بُيُوتِكُنَّ وَ لا تَبَرَّجْنَ تَبَرُّجَ الْجاهِلِيَّةِ الْأُولى الأحزاب، ۳۳ اینها کجا رفت؟ این آیات قرآن مال کی بود؟ یا نه این آیات مال ما نیست؟ ای زنان رسول خدا موقعّیت شما با موقعّیت سایر افراد تفاوت می‌کند؟ و قرن فی بیوتکن، برید در منزلتان بنشینید، نیایید بیرون تبرّج یعنی خود آرایی، یعنی ابراز، یعنی خود را به مردم نشان دادن، بله این چیزی که فعلًا به این آیه از همه آیات بیشتر دارد عمل می‌شود!! خود را به مردم نشان دادن، فعلا که می‌گویند بیایند برای مردم هم بخوانند اشکال ندارد! تک خوانی هم اشکال ندارد! خانمها بیایند بخوانند!

من چند روز پیش در جایی بودم یکنفر فتوی داده

بود حتی دیدن زنهای مسلمان در فیلم بصورت عریان اشکال ندارد!! گفتم الحمدلله این که دیگر خیلی واقعاً عالی شد! تا به حال صحبت از یهود و نصاری بود حالا مسلمانها هم که از این فیض الحمدلله بهره‌مند می‌شوند! این شد معنای فقاهت، این شد معنای مرجعیت و تقلید، نعوذ باللَه، اشکال ندارد! بله، کی گفته که فتنه به پا می‌شود؟ کی گفته که فساد به پا می‌شود؟ خودش فی حد نفسه اشکال ندارد، حالا اگر باعث فساد شد آن مسأله‌دیگری است! عجب پس جنابعالی خانمتان هم تشریف بیاورند در همین فیلم و همه ببینند! معنایش این است دیگر.

شما ببینید این دین پیغمبر دست کی‌ها افتاده! تعجّب نکنید! شریح قاضی آمد و فتوی به قتل امام حسین داد، نه آقاجان داریم هیچ تعجب ندارد، داریم با چشممان می‌بینیم، فتوی های زیاد و نقل اقوال متناقض. این جناب سپهبد عایشه همسر رسول خدا شروع کردند ...، قبلًا سرباز هم نبود یکدفعه شد ژنرال، صبح از خواب بلند شد شروع کرد نامه نوشتن، فرمانده لشکر ژنرال است دیگر، شد ژنرال،

یکشبه از سرباز صفری شد ژنرال، چند تا از این قُپه و قاپون و نمی‌دونم طناب و از این زنجیرها گرفت و شروع کرد نامه دادن به آن طرف و این طرف، زوجه رسول خدا، بیایید به کمک و علی را که قاتل عثمان هست بیایید بکشید و تکه تکه کنید. پناه بر خدا، یعنی حتّی مثل آب خوردن، مثل آب خوردن بیایید علی قاتل است.

خب به توچه که قاتل عثمان است؟ مگر تو ولی دَمَ او هستی؟ علی قاتل عثمان است! بسیار خب اولیای عثمان بلند شوند خودشان بیایند قصاص کنند تو چه کاره هستی؟ تو زن رسول خدا چکاره هستی؟ کی به تو یک همچنین مأموریتی داده؟ پیغمبر گفته بود؟ بر فرض علی، عثمان را کشته، اولیاء دارد بلند شوند بیایند اثبات بکنند و محکمه قضاوت می‌کند هر کسی مقصّر بوده، به عمد بوده، طبق شرایط اعدامش می‌کنند، به قتل می‌رسانند، قصاص می‌کنند. هر جای قضیه را شما نگاه کنید می‌بینید بطلان در بطلان، و احساسات در احساسات و تخیلات در تخیلات، چرا؟ کار افتاده دست جناب

ژنرال‌عایشه! ایشان دارد برای مردم تکلیف تعیین می‌کند.

بله، زمام امور را درست می‌گیرد: از این طرف حمله کنید ...، ما داریم دیگر در تاریخ، از آن طرف حمله کنید، این ور بزنید، آن ور را بزنید ... امیرالمؤمنین علیه‌السّلام بعد از اینکه این فتنه را خواباندند و مسأله جنگ تمام شد یک عبارتی دارند که آن عبارت به ضمیمه سایر عبارتها معنای خاصّی را دارد. حضرت در آنجا این جمله را می‌فرمایند: وامّا عایشَةُ فَقَدْ ادْرَکها ضَعْفُ رأی النِساء، **عایشه کوتاهی رأی زنان او را شامل گردید و شامل حال او هم شد (و بعد از طی جملاتی که راجع به این قضیه انشاءاللَه در جلسات بعد ... چون حالم خیلی مساعد نیست برای شرح این مسأله در جلسات بعد صحبت می‌شود، فقط در امروز می‌خواستم به مقدمه‌ای بپردازم برای ورود در این بحث) حضرت می‌فرمایند** و امّا عایشه فقد ادرکها ضعف رأی النساء، **ضعف رأی زنانگی او را برانگیخت و دست به این اقدام زد و امّا من علی چکنم؟**

وامّا حسابها، فالحسابُ علی اللَه یعفو أن من یشاء و یعذب من یشاء، حسابش با خداست زن رسول

خداست، احترامش محفوظ است **فالحساب علی الله**، خدا می‌داند، هر کسی را که بخواهد می‌بخشد، و هر کسی را ...، این کلام امیرالمؤمنین واقعاً معجزه است، یعنی اگر یک آدم بی دین ولی با انصاف، دین نداشته باشد ولی انصاف داشته باشد می‌گوید این کلام، کلام امیرالمؤمنین است. این که می‌خواهم عرض کنم بخاطر یک مطلبی است که بعد می‌خواهم بگویم یعنی نگاه کنید این چه‌مردی است و این چه شخصیتی است و این چه نفسی است که این بلا را به سر افراد آورده، مقابلش افراد را تحریک کرده، از طرفین از مسلمین کشته شد، هم از آن طرف کشته شده و هم از این کشته شده، عده زیادی، بالأخره آن افرادی هم که گول این را خوردند مسلمان بودند دیگر، کافر که نبودند، خب گول خوردند، مگر الآن اینطور نیست؟ همیشه همینطور بوده، در تمام وقایعی که ما می‌بینیم و اختلافاتی که ما می‌بینیم این خطوط را مشاهده می‌کنیم که عده‌ای به دنبال دیگری به جان هم افتادند.

در جریان مشروطه چه بود؟ یک عده دنبال این

آقا و یک عده دنبال آن آقا می‌زدند به تیپ هم و تیر و قتل و کشتار، این شد جریان مشروطه، در همه جریانها مسأله این بود دیگر، از اول همینطور بوده. بالأخره چهره‌های شاخصی که موجب جلب نظر افراد بودند در دو طرفین مسأله وجود داشتند و الّا خب افراد که این طرف و آن‌طرف نمی‌رفتند، بعد از همه این مطالب امیرالمؤمنین می‌فرماید: **فالحِساب علی اللّه**، ما کاری به عایشه نداریم، احترام رسول خدا اقتضا می‌کند که ما دست به ایشان نزنیم، خدا خودش می‌داند با ایشان چه معامله‌ای بکند و بعد برای آن جهت احترام، خیلی عجیب است مساله جنگ جمل و کاری که امیرالمؤمنین کرد، واقعاً مغز انسان را به دَوَران می‌اندازد که حضرت چه قدرت نفسانی داشته است، چه افقی برای او بوده، در چه عالمی وجود داشته که اصلًا به اندازه سر سوزنی حِقْد و کینه و نقص و تخیلات و هیچ و هیچ هیچ اصلًا تصوّرش هم در وجود این شخص، اصلًا تصورش هم محال است.

آن وقت این کلام امیرالمؤمنین علیه‌السّلام را می‌آیند می‌گویند سندش معلوم نیست! انتسابش به

آن حضرت مشخص نیست! کی این حرفها را می‌زند؟ امثال بنده، این کلامی که اگر در نهج‌البلاغه فقط همین یک جمله بود، کفایت می‌کرد که شخصیت امیرالمؤمنین را نشان بدهد. این یکی از مواردی است که موجب سؤال است اینکه حضرت می‌فرماید: **وامّا عایشة فقد ادرکها ضعفُ رأی النساء.** یعنی چه؟ مگر زنان کوته فکر هستند؟ مگر زنان رأی آنها و بینش آنها مصاب نیست؟ یا مصیب نیست؟ آیا رأی زنان به چه دلیل از رأی و بینش و تفکر مردان پایین‌تر است و آیا این مسأله منطبق با واقع است یا منطبق با واقع نیست و صرف یک کلام است؟ این یکی از عباراتی است که در نهج‌البلاغه موجود است.

عبارت دیگری که در نهج‌البلاغه هست، در نامه‌ای که امیرالمؤمنین علیه‌السّلام یا در وصیتی که برای امام حسن علیه‌السّلام بعد از مراجعت از صفین در جایی به نام حاضرین می نویسند هست که بسیار وصیت عجیبی است. این وصیت به اعتقاد من واجب است، واجب است بر هر مسلمان و شیعه امیرالمؤمنین که هر از چند گاهی یک بار این وصیت

را مطالعه بکند، یعنی واقعاً امکان ندارد شخصی شیعه امیرالمؤمنین باشد و خود را از مطالعه این وصیت بی‌نیاز بداند، عجیب مسائلی هست **مِنَ الوالِد الفان المقر للزّمان ...**، که ابی الحدید می‌گوید من نمی‌توانم تعجب خودم را و حیرت خودم را پنهان کنم از این عباراتی که امیرالمؤمنین در این وصیتنامه دارد. همان وصیتنامه‌ای که مرحوم آقا رضوان اللَه علیه در وصیتنامه‌شان نوشتند که با وجود وصیت امیرالمؤمنین علیه‌السّلام در حاضرین به امام حسن مجتبی علیه‌السّلام دیگر وصیت کردن و امر به موارد تقوی و امثال ذلک کردن، دیگر موجب شرمساری است. این وصیت همان وصیتنامه امیرالمؤمنین است. حضرت در آنجا مطالب عجیبی دارند. یکی از مطالبی که حضرت در آنجا دارند این فقره است، البته چند فقره است من جمله می‌فرمایند: **وانْ شِئْتَ انْ لا یعْرِفْنَ غَیرَك فَافْعَلْ** آن که فعلًا دارد انجام می‌شود در جامعه ما!! ای حسن اگر می‌توانی کاری انجام بدهی که زن تو غیر از تو را نشناسد و نبیند آن کار را انجام بده. اگر می‌توانی، یعنی تاکید نسبت به

محدودیت معاشرت زنان.

امروزه بحمد اللَه وقتی که در منزل باز می‌شود و مهمان می‌آید اوّل کسی که از مهمان مرد استقبال می‌کند خانم منزل است، قبل از شوهر، دست می‌دهند و چه بسا مسائل دیگری هم اتفّاق می‌افتد، بعنوان چی؟ خیر مقدم گفتن و بعد هم می‌آیند می‌نشینند و صحبت می‌کنند و می‌گویند و می خندند و ... می‌گویند آقا چه اشکالی دارد؟ اسلام که جلوی نشاط را نگرفته! اسلام، اسلام، بله شاید جلوی چیزها را هم نگیرد، اسلام جلوی نشاط را نگرفته، اسلام جلوی خوشی را نگرفته اسلام دین عبوس نیست، این دین مال عصر حجر است، این دین مال سابق است، در امروزه دیگر این حرفها نیست، امروزه این مسائل ...، هان؟

این کارها را انجام می‌دهیم، بله، این کارها اشکالی ندارد، ولی بالأخره یک فردایی هم می‌آید، بله، روایاتی که راجع به معراج دارد که پیغمبر فرمودند من در معراج دیدم‌زنهایی را که از موهایشان آویزان شده بودند، من دیدم که از بوی تعفن آنها

تمام جهنم در عذاب است ... اینها مال کی است؟ اینها همه مال ما هستند، اینها هم هست، هر چند ممکن است بگوییم این روایات صحت ندارد و سند ندارد و هر چه که ما می‌خواهیم آن درست است! که حالا راجع به آن قضیه هم یک بحثی داریم کم‌کم، کم‌کم مسائل را باز می‌کنیم. حضرت به امام مجتبی علیه‌السّلام می‌فرماید: **وانْ شِئْتَ**و یا **وَ انْ تقدر ان لا یعرفن غیرك فافعل**، اگر می‌توانی کاری انجام بدهی که زن تو و همسر تو غیر تو را نشناسد و غیر تو را نبیند ... این چه کلامی است؟ کلامی است که از دهان امیرالمؤمنین علیه‌السّلام بیرون امده است و منطبق است با همان کلامی که از دهان همسر او حضرت فاطمه زهرا سلام اللَه علیها بیرون آمد که آن حضرت در جواب رسول خدا که سوال کرد بهترین زنان عالم کیست؟ حضرت فرمود بهترین زنان عالم آن زنی است که نه مردی را ببیند و نه مردی او را ببیند.

این روایتها همه دروغ است، این روایتها هیچکدام سند ندارد، بله، خیلی جرأت می‌خواهد، خیلی انسان جرأت می‌خواهد و بیاید و با دم

شیربازی کند، گفت دم شیر است به بازی نگیر، بیاید با کلام حضرت زهرا بازی کند، بیاید با کلام امیرالمؤمنین بخواهد بازی کند و خیلی جرأت می‌خواهد. آن وقت خودتان هم دیگر می‌بینید که چه شده و چه خواهد شد. این حرفها شوخی نیست، همینطور ما مسائل را ندیده بگیریم و برویم و به وقایع نگاه نکنیم، چشم ببندیم و عالم همینطور بماند، نخیر، اینطور نمی‌ماند، اینهم یکجا.

جای دیگری که امیرالمؤمنین علیه‌السّلام (من نمیدانم چرا فقط امیرالمؤمنین اینها را می‌گفته‌اند، خب لابد طبق مقتضای وضعیت و حکومت، طبعاً حکومت دست آن حضرت بود، حضرت خلاصه گوشه‌ای از حقایق و مسائل را حضرت بیان کرده) جای دیگر حضرت می‌فرماید: **اعلموا ان النساء عَی عَی و عَورَة و اما عَیهُنَ فَاسکتُوهُّنَ بِالسُّکوتِ وَ امّا عَورَتُهُنَّ فَاسکنُوهُّنَ بِالبُیوتِ.** زنان کوته فکرند و کوته اندیش، عی به معنای کوته فکری است کسی که فکرش و قدرت فهمش نمی‌تواند آنطور که باید و شاید ... البته همانطور که عرض کردم راجع به اینها

مطالبی باز خواهد شد که انشاءاللَه رفع ابهام و رفع اجمال به نحوی که طبق آنچه که از بزرگان در این زمینه شنیده شده و افرادی که متصل به منبع و سرچشمه وحی هستند و در این زمینه تفسیر و توضیح داده اند انشاءاللَه برای دوستان و برای رفقا رشن می‌شود.

حضرت می‌فرمایند زنان کوته فکر هستند و رأی آنها ناقص است و عورةً (عورت به چیزی گفته می‌شود که باید او را حفظ کرد و از دستبرد اجانب محفوظ داشت) فلذا هیچگاه با آنها به مجادله و ردّ و بدل سخن مپردازید. زیرا سخن به درازا می‌کشد و به نتیجه نخواهید رسید. امتحان نکردید؟ (مزاح) خب انشاءاللَه خانمها از ما ناراحت نمی‌شوند ما شوخی می‌کنیم و بعد دوباره درست می‌کنیم قضیه را به یک نحوی که انشاءاللَه مرضی طرفین‌باشد. آخر می‌گویند گاهی شما جانب یک عده را می‌گیرید و نمی‌دانم مراعات نمی‌کنید و ... نه، ما جانب هر دوتا را داریم.

و اما عورت بودن آنها، باید در منازل اسکان بدهید، از منازل نباید بیرون آورده بشوند، به خیابانها

نباید کشیده بشوند در مرآی و معرض چشمهای هوسران مردان نباید قرار بگیرند، این کلمات کیست؟ کلمات امیرالمؤمنین است بنده نگفتم، اینهم یکی از آن موارد. یکی از آن مواردی که، تا آنجا که بخاطر دارم، من فرصت نکردم به نهج‌البلاغه مراجعه کنم تا آنجائیکه حافظه‌ام اجازه می‌دهد انشاءاللَه در جلسات بعد شاید بیشتر راجع به این مسأله صحبت بشود، یکی از آن موارد می‌فرماید **اعلموا انّ النساء نواقص العقول و نواقص الحظوظ و نواقص الایمان**، ای مردم، زنان دارای سه ویژگی هستند یکی اینکه عقل آنها ناقص است و دارای ضعف عقل هستند و دیگر حظ و نصیب آنها ناقص است و سوم اینکه ایمان آنها ناقص است. که این جمله نواقص العقول و نواقص الحظوظ و نواقص الایمان، از سایر عبارات و مواردی که حضرت در نهج‌البلاغه ذکر کردند تندتر و سؤال برانگیزتر است و همین موجب شده است اظهار نظر بزرگان و افرادی که به دنبال بیان و تفسیر عبارات هستند مطلب را بر آنها مشکل کند.

اما آنچه را که به نظر می‌رسد و قبل از وارد شدن

در مطلب و در بحث، نسبت به این موضوع باید توجه بشود این مقدمه است. که دین متولی‌اش کیست و صاحب دین کیست؟ متولی دین کیست؟ آیا ما متولّی دین هستیم؟ و بعبارت دیگر ما باید به هر کیفیتّی دین را میان مردم جا بیندازیم؟ و خود را قیم بدانیم و بیش از آنچه که خداوند ما را مکلّف به اداء بیان و تبلیغ دین کرده است بیش از آن خود را دخیل بدانیم و پا را از حدود خود فراتر بگذاریم و بعنوان ولّی مردم و ولّی دین و قیم مردم و قیم دین خود را مطرح کنیم؟ آیا به این کیفیت است؟ یا اینکه دین صاحبش کس دیگری است، متولی دین شخصی دیگری است. آن طوری که به دست ما رسیده و فهم ما از روایات و از ادّله و به مقتضای عقل و ادّله نقل مطلب را دریافتیم این است که متولی دین خداست و به مصداق آیه إِنَّا نَحْنُ نَزَّلْنَا الذِّكْرَ وَ إِنَّا لَهُ لَحافِظُونَ الحجر، ۹ با تاکیدات مکرری که در این آیه هست: ما هستیم که ذکر را می‌فرستیم، ذکر عبارت است از بیان احکام و بیان مسائل مورد ابتلا به در ضمن آیات قرآن کریم و به شکل عمومی‌تر محتوای دین و محتوای شریعت، این را ذکر

می‌گویند. در اصطلاح خاص ذکر به معنای قرآن است ولی در یک اصطلاح عام به معنای محتوای دین و حقیقت دین که بعنوان خاتم ادیان بر رسول خدا صلی اللَه علیه و آله نازل شده است می باشد. خداوند، هم در نزول ذکر و در نگهداری آن این مسأله را به خودش نسبت داده: ما فرستادیم و خود ما هم حفظ می‌کنیم و راجع به این مسأله به نظر می‌رسد مواردی صحبت شده در جلسات گذشته حال وظیفه علماء و وظیفه اهل دین و اهل علم در قبال این مسأله چیست؟ آن وظیفه‌ای که ما داریم، من و امثال من، آن وظیفه فقط تبلیغ رسالت است بدون هیچگونه ملاحظه و بدون هیچگونه مصلحت اندیشی دنیوی و احساسی، آنچه را که خدا گفته ما باید آن را بیان کنیم الَّذِينَ يُبَلِّغُونَ رِسالاتِ اللهِ وَ يَخْشَوْنَهُ وَ لا يَخْشَوْنَ أَحَداً إِلَّا اللهَ وَ كَفى بِاللهِ حَسِيباً الأحزاب، ۳۹ آن کسانی که تبلیغ رسالت الهی را می‌کنند و فقط از او می‌ترسند نه از قطع نان و قطع شخصیت و موقعیت و از دست دادن پست و مقام ...

ترس آنها ترس از خداست، ترس از نان نیست

و ترس از دست دادن شخصیت و موقعیت نیست، ترس از دست دادن محبوبیتها نیست، این محبوبیتها یک روز هست و یک روز نیست فقط از خدا می‌ترسند وَ يَخْشَوْنَهُ وَ لا يَخْشَوْنَ أَحَداً إِلَّا اللهَ این چیزی است که خدا بیان کرده. وظیفه عالمان دین تبلیغ رسالت است و ملاحظه این مسأله که در قبال چه شخصی قرار دارند، در قبال مردم و آرزوها و توقعّات مردم یا در قبال خدا و ملائکه و حساب و کتاب پس دادن به او؟ موضعشان را باید مشخص کنند این وظایف عالمان دین است. متأسّفانه چیزی که امروزه از هر زمان دیگر اسلام به این نگرش نیاز دارد و به این طرز فکر احتیاج دارد. وَ كَفى بِاللهِ حَسِيباً خدا خودش کفایت می‌کند، نیاز نیست به کسی، خدا حسابرس است، مردم حسابرسند؟ نه، مردم کجا حسابرسند؟ مردم در همین دنیا یک روز می‌آیند یک روز می‌روند، یک روز با انسان رفیق هستند و یک روز بر سر یک نکته جزئی تمام رفاقت را فراموش می‌کنند، اصلًا کان لم یکن شئیا مذکورا هیچ خبری نبوده. بر سر یک مسأله جزئی که اصلًا نه سر دارد نه ته دارد، اصلًا کأن لم یکن رفاقتی موجود بوده، کان

لم یکن سالیان متوالی اینها با هم هم‌نشین بودند، اینها مال همین دنیاست یعنی خدا در همین دنیا به انسان نشان می‌دهد، در همین دنیا نشان می‌دهد، حالا چه برسد به روز قیامت که طبق آیه قرآن هر کس پرونده خودش را دستش گرفته، پدر از پسر فرار می‌کند، پسر از پدر فرار می‌کند، در همین دنیا فرار می‌کنند، در همین دنیا.

وَ کَفی بِاللَه حَسِیباً خدا حسابرس است و کفایت می‌کند نیاز به کس دیگر ندارد، انسان افراد دیگر را به شهادت بطلبد، کدام افراد؟ کدام اشخاص؟ انسان باید ارتباط خودش را با خدا پاک کند. کدام شخص، انسان محتاج به کیست؟ محتاج به بنی نوع مثل خودش است؟ ابدا، قلب خودت را و رابطه خودت را با خدا صاف کن و از هیچ چیز دیگر نهراس، این کلام اوّل و آخر مرحوم پدر ما بود از هیچ چیزی نهراس. هر چه هست در همین یک جمله گیر است قضیه، رابطه خود را با خدا درست کن، کلک در این رابطه نینداز، حساب و کتاب برای خودت در این رابطه نینداز، درست بنشین فکر کن ببین چه ارتباطی

داری با خدای خودت. این را که درست کردی دیگر از هیچ چیزی مهراس. هر چیز دیگری می‌خواهد باشد بارها ایشان به من فرمودند ... قُلِ اللهِ ثُمَّ ذَرْهُمْ فِي خَوْضِهِمْ يَلْعَبُونَ الأنعام، ۹۱ بگو خدا، بگو خدایا یعنی همین یعنی در هر مسأله خدا را در نظر بیاور، واقعاً خدا را در نظر بیاور، شوخی نکن با خودت، خودت را گول نزن، ... قُلِ اللهِ ثُمَّ ذَرْهُمْ ... بعد همه را بگذار کنار حالا به اعتقاد من جبرئیل را هم بگذار کنار، میکائیل را هم بگذار کنار، هر که هست بگذار کنار، قل اللَه! خدا را بگیر و ماسوی اللَه را رها کن.

البته خب معنای کلام یعنی اهل دنیا و اهل کثرات منظور این است، همه اهل کثرات را بگذار کنار آن وقت ببین چقدر دیگر راحت می‌شود. راحت، بیخیال همه چیز، این معنای بیخیالی به معنای از دست دادن قوانین و مراعات با ضوابط نیست ها، عدم مراعات ضوابط نه، یعنی در نفس دیگر دغدغه نداری، آی این حرف را می‌زنم بعد چه می‌شود؟ آی این حرف را می‌زنم به کی بَر می‌خورد؟ آی این حرف را می‌زنم فلان شخص خوشش می‌آید یا نه؟ در این مجلس این را بگم چون فلان شخص هست

در این مجلس این را نگم چون فلان شخص است ... قُلِ اللهَ ثُمَّ ذَرْهُمْ ... همه را دیگر ول کن چرا؟ چون اصل را گرفتی.

این موقعیت، موقعیت اهل علم باید باشد، اهل علم باید فقط مسأله قل اللَه در نظرشان باشد نه مسائل دیگر، نه مسائل سیاسی دیگر، نه مسائل جوانب دیگر، نه منافع دیگر نه قضایای دیگر، آن وقت خواهیم دید که در قضاوتها چرخش کلی پیدا می‌شود در دیدگاهها صد و هشتاد درجه اختلاف پیدا می‌شود، تمام این اختلافها همه تبدیل به اتفاق می‌شود، همه این اختلافات برای چه آمده؟ برای اینکه همه ما چه از امثال ما و چه از غیر امثال ما همه ما آمدیم آن ثمّ ذرهم را چسبیدیم و قل اللَه را ول کردیم: ذر اللَه ثمّ دع کلّ سایر مسائل سایر اشیاء خدا را ول کن و بقیه را بگیر! این نقد است! خدا نسیه است! همینطور که عمرسعد می‌گفت گندم ری نقد است و شفاعت جدّ تو نسیه است. اینجوری بود دیگر، اول احمق، احمق‌اینطوری آمد جواب امام حسین را داد: گندم ری نقد است، من نقد را که ول

نمی‌کنم. حالا احمق نمی‌دانست حضرت دارد می‌بیند وقتی که تو می‌روی آن نامه به ابن‌زیاد نشان می‌دهی پاره می‌کند و می‌ریزد جلو تو، حضرت دارد می‌بیند و او نمی‌بیند.

لذا حضرت هم به او می‌گوید خدا از گندم ری نصیبت نمی‌کند، حالا بفرما، حالا کدام نقد بود؟ حالا اصحاب سیدالشّهدا نقد را گرفتند یا عمرسعد؟ کی می داند قبر عمرسعد کجاست؟ کسی خبر دارد؟ جایگاهش را که همه می‌دانیم کجاست، خیلی جای گرم و خوب، بسیار جای حسابی گرم و مناسب. ولی اصحاب سیدالشهدا کجا، حالا کی به نقد رسیده کی به نسیه؟ قل اللَه این مسأله، مسأله مهمی است باید خدا را بگیری ثمّ ذرهم بقیه را ول کنی، دعهم ولشون کن، متأسفانه در این مسأله که مسأله رعایت موازین و رعایت حقایق و بیان حقایق است قصورها و تقصیرهایی سر زده و مشاهده شده، بعضیها خیال می‌کنند قیم دین هستند و باید از دین در تمام مواضع و به هر نحوی که باید دفاع کنند تا دل چند نفر بدست بیاید، بدست نمی‌آید به جهنم که به دست نمی‌آید، آیا انسان می‌تواند یک حقیقت را برای

جلب یک عده افرادی که با تخیلات و تصوّرات خودشان زندگی می‌کنند رها کند؟ آیا انسان می‌تواند کلام الهی را و کلام امام معصوم را برای اینکه چند نفر خوششان بیاید رها کند؟ می‌تواند ول کند؟ چطور ممکن است ما برای دلخوش بودن مردم بیاییم دین جعل کنیم؟

در یک جا می‌خواندم یکی از علماء در زمان سابق آمده بود برای سوره‌های قرآن روایت‌جعل کرده بود برای سوره‌های قرآن: کسی که سوره نحل بخواند نمی‌دانم خدا به او چه می‌دهد، در دنیا چه می‌دهد و در آخرت چه می‌دهد، حور و قصور و کذا و کذا کسی که سوره نمی‌دانم دخان را بخواند، یس را بخواند برای هم کدام از سوره‌های قرآن آمده بود موارد بسیار زیادی از ثواب و از اجر و از نعمتها و به دروغ آمده بود روایت جعل کرده بود یکی از علما دید گفت این حرفها چیست؟ اینها را شما از کجا درآوردید؟ گفت من دیدم مردم کم قرآن می‌خوانند آمدم این روایات را درست کردم که اینها میل پیدا کنند به قرآن. این می‌شود چی؟ این می‌شود کاسه

داغتر از آش، این می‌شود فضولی در کار متولّی و صاحب دین، بتوچه مربوط است که مردم قرآن می‌خوانند؟ صد سال می‌خواهم نخوانند، تو چه کار داری، تو باید بیایی دروغ جعل کنی، تو باید بیایی روایت به دروغ جعل کنی که مردم قرآن بخوانند؟ صد سال می‌خواهم نخوانند، همانی که هست به مردم بگو، همانی که هست به مردم بگو، هر که می‌خواهد قرآن بخواند هر که نمی‌خواهد صد سال نخواند پس خدا جهنم را برای کی درست کرده؟ غصّه کی را می‌خوری؟ غصه کی را می‌خواهی بخوری؟ جهنم مال همین هاست، جهنم مال همین افرادی که چشم و گوششان را می‌بندند و اگر هزار تا روایت هم درست کنی ترتیب اثر نمی‌دهند.

آنچه که ما وظیفه داریم دنباله رو همان چیزی است که خدا برای رسولش تعیین کرده. لا تُسْمِعُ الصُّمَّ الدُّعاءَ إِذا وَلَّوْا مُدْبِرِينَ النمل، ۸۰ ای رسول ما تو نمی‌توانی به آدم کر حرف را فرو کنی به کلّه‌اش، کَر، کر است نمی‌فهمد. آدم کر، نه اینکه پرده صماخش پاره باشد، منظور آدمی است که چشم و گوش دلش را به روی حقایق بسته و نمی‌خواهد

بفهمد. کلام من اثرش بیشتر است یا کلام رسول خدا؟ آیا کلام رسول خدا اثر کرد إِنَّكَ لا تُسْمِعُ الْمَوْتى وَ لا تُسْمِعُ الصُّمَّ الدُّعاءَ إِذا وَلَّوْا مُدْبِرِينَ النمل، ۸۰ وَ ما أَنْتَ بِهادِي الْعُمْيِ عَنْ ضَلالَتِهِمْ إِنْ تُسْمِعُ إِلَّا مَنْ يُؤْمِنُ بِآياتِنا فَهُمْ مُسْلِمُونَ النمل، ۸۱ تو نمی‌توانی هدایت کنی افراد کور را و اینها را به شاهراه هدایت راهنمایی کنی، کورند چشمشان را بسته اند، هی رسول خدا می گوید راه این است می گوید کجاست؟ چشمشان بسته است، هی با پرده می‌پوشاند: این را ما نمی‌فهمیم! خب نباید هم بفهمی نفهم، هزار سال هم نمی‌فهمی، اصلًا کی گفته تو می‌فهمی؟

شنیدم یکنفر از افراد وقتی که به این آیه رسیده بود که الرِّجالُ قَوَّامُونَ عَلَى النِّساءِ النساء، ٣٤ خبر موثق دارم (در آن مجلس حضور داشت) وقتی که رسید مردان بر زنان قیمومیت دارند گفته بود ما معنای این آیه را نمی‌فهمیم، نمی‌فهمی؟ خب بله که نمی‌فهمی، تو نباید هم بفهمی، تو چی‌چی را می‌فهمی؟ تو همه قرآن را فهمیدی فقط همین یک آیه را نفهمیدی؟ شخصی نقل می‌کرد می‌گفت از یکی ازکشورهای اروپایی آمده بودم، دوستانی در

آنجا ملاقات کردم که گفتند سابق یکنفر از اهل علم در یکی از آنها وجود داشته، مسجد داشته و کذا یک شب در مجلسی وقتی که از این آیه از او سؤال کرده بودند (آن شخص دیگر فوت کرده) وقتی که از این آیه از او سؤال کردند گفته بود آنچه را که ما از اسلام فهمیده ایم تساوی حقوق زن و مرد است! این‌آیه را ما نمی‌فهمیم! اگر اسمش را بیاورم همه شنیده اید، همه می‌شناسید. این یکنفر می‌آید بعنوان مسخره می گوید: نمی‌فهمیم! یعنی چی؟ یعنی قبول نداریم دیگر و الّا خب معلوم است الرّجال یعنی مردان، مرد هم که مشخص است به کی می‌گویند قوّامونَ یعنی قائمند، قیمومیت دارند، ولایت دارند. النساء هم که مشخص هستند پس بنابراین الرِّجالُ قَوَّامُونَ عَلَى النِّساءِ را نمی‌فهمیم یعنی چه؟ یعنی مسخره، یعنی قبول نداریم، یعنی ما این آیه را از قرآن حذف می‌کنیم. آن وقت ما زمام کار را به این افراد می‌دهیم!! این شخص می‌آید می‌گوید ما الرِّجالُ قَوَّامُونَ عَلَى النِّساءِ را نمی‌فهمیم، درست شد؟ انسان باید چه کند؟

یا اینکه فرض بکنید که فردی می‌آید و می‌خواهد

در وهله اول این عبارات را اصلًا بطور کلی از آن معنای حقیقی خودش حذف کند. من در یکجا دیدم در یک کتابی، این مطالب را که من تذکر می‌دهم چون نسبت به آن نظر دارم تا اینکه مسأله جا بیفتد و روشن بشود که قضیه چگونه است. تمام آنچه را که در نهج‌البلاغه است همه درست است همه را می‌آییم بالای منبر نقل می‌کنیم همه را می‌آییم برای افراد نقل می‌کنیم نامه حضرت را به مالک اشتر را می‌آییم می‌خوانیم، این عین عبارت حضرت است، فقط به اینجا که می‌رسیم اینها از نهج‌البلاغه نیست اینها را اضافه کردند به نهج‌البلاغه!! اخر بی شرمی‌هم حدّی دارد، یکمقداری هم باید خجالت کشید. و یا اینکه بیاییم و بطور کلّی جوری تحریف کنیم و کلام‌امام علیه‌السّلام را بیاییم برگردانیم، اگر امیرالمؤمنین حاضر بود از ایشان خجالت نمی‌کشیدی؟ حضرت آمده گفته**النّساء نَواقِصُ العُقُولْ**زنان عقلشان کم است. آن وقت عقل را ما می‌آییم توجیه می‌کنیم، چه می‌گوییم؟ می‌گوییم منظور از عقل، نه عقل است، کجا گفته عقل زنان نواقص العقول! عقل زن حتّی

بیشتر از عقل مرد است! این حرفها یعنی چه؟ مثل اینکه اینها از مرد بودن خودشان هم خجالت کشیده اند! یا اینکه در خلقت اینها یک اشتباهی رخ داده که اینها ظاهراً مایل نیستند مرد بمانند و تمایل به زنانگی مثل اینکه در این گونه افراد خیلی غلبه دارد.

می گویند منظور از نقص عقل نسیان است، حافظه است، قوه حافظه است. **النساء نواقص العقول**، یعنی زنان حافظه‌شان کمتر از مرد است. اتفاقاً به اعتقاد من کمتر نیست زنها حافظه‌شان یا مثل مرد یا بیشتر است. بخاطر اینکه خیلی ارتباط با مسائل و اینها ندارند، از نقطه نظر حفظ اتفاقاً زنها حافظه‌شان خوب است یعنی مثل مردها می‌مانند تفاوتی ندارند در اینجا.

به چه دلیل می گویید؟ به این آیه استدلال می‌کنند، آیه‌ای را قرینه می‌گیرند به قرینه باطل برای اینکه منظور از عقل در النساء نواقص العقول، قوه حافظه و قوه ذاکره است. در یک آیه داریم وَ اسْتَشْهِدُوا شَهِيدَيْنِ مِنْ رِجالِكُمْ البقرة، ۲۸۲ در باب قضایا و در باب محاکمات آیه می‌فرماید برای مسائل دو شاهد از مردان باید بیاورید اسْتَشْهِدُوا شَهِيدَيْنِ مِنْ

رِجالِكُمْ فَإِنْ لَمْ يَكُونا رَجُلَيْنِ اگر مرد نبودند رَجُلَيْنِ فَرَجُلٌ وَ امْرَأَتانِ مِمَّنْ تَرْضَوْنَ مِنَ الشُّهَداءِ اگر مرد نبود یک مرد و دو زن یعنی دو زن معادل با یک مرد است اینکه دیگر روایت نیست. این طبق آیه قرآن است بعد از این چه می‌فرماید أَنْ تَضِلَّ إِحْداهُما فَتُذَكِّرَ إِحْداهُمَا الْأُخْرى چرا ما می‌گوییم دو زن با یک مرد، برای اینکه اگر یک زن دچار گمراهی شد آن دیگری او را به تذکر بیاورد و او را متذکر بشود: نه، اینجوری بود، وقتی که ما داشتیم فرض کنید این قضیه را می‌دیدیم این حرف را به او زد ... متوجهّش بکند، متذکرش بکند تا اینکه شهادت راست بدهد و اشتباه نکند. آن وقت این آقا می‌گوید که در اینجا معنای أن تضّل معنای نسئ است یعنی اگر فراموش کرد، اگر فراموش کرد یک زن دیگر فتذکّر! خب مگر خدا لال بود بگوید فَنسِی؟ ان تنسی احدهما فتذکر؟ چرا گفته فتضلّ؟ در کجای قرآن ضلالت به معنای نسیان است؟ این همه آیات ما در قرآن داریم ... يَشْتَرُونَ الضَّلالَةَ وَ يُرِيدُونَ أَنْ تَضِلُّوا السَّبِيلَ النساء، ٤٤ یعنی یشترون النسیان؟ فراموشی؟ اینقدر

باید آدم از خدا بیخبر باشد؟ علاوه بر این در یکجا خود آیه ضلالت را مقابل نسیان قرار داده، قالَ فَما بالُ الْقُرُونِ الْأُولی طه، ۵۱ فرعون به حضرت موسی می‌گوید تکلیف آن افرادی که در قرون اولی بودند چیست؟ راجع به هدایت قالَ عِلْمُها عِنْدَ رَبِّي فِي كِتابٍ لا يَضِلُّ رَبِّي وَ لا يَنْسى طه، ۵۲ علمش پیش خداست ما نمی‌دانیم پروردگار من نه گمراه می‌شود و نه فراموش می‌کند، ضلالت در مقابل نسیان در اینجا آمده است.

آن وقت این آقا آمده در اینجا ضلالت را به معنای نسیان گرفته و گفته اگر یکی فراموش کرد آن یکی بگوید! اولًا حافظه زن، معلوم نیست از حافظه مرد کمتر باشد، ثانیاً چرا تحریف در عبارت می کنید؟ کجا لفظ ضلالت معنای نسیان است؟ تضلّ یعنی گمراهی، اگر یک زن در مقام ادای شهادت گمراه شد، بواسطه بعضی از مسائل بواسطه غلبه احساسات، بواسطه در نیافتن درست واقعه، فَتُذَكِّرَ إِحْداهُمَا الْأُخْرى آن یکی بیاید تذکر بدهد این معنا درست است.

آن وقت ما می‌آییم کلام صریح امیرالمؤمنین را با

توجیه پوچ و دروغ و باطل موّجه جلو می‌دهیم که یک مشت از ما خوششان بیاید. صد سال خوششان نیاید، کی گفته خوششان بیاد؟ آقا امیرالمؤمنین گفته نواقص العقول چرا این در و آن در دارید می‌زنید؟ چرا دروغ داری می‌گویی؟ چرا آیه قرآن را داری تحریف می‌کنید؟ برای کی؟

یادم می‌آید در همان اوایل انقلاب در روزنامه اطّلاعات این وصیت امیرالمؤمنین علیه‌السّلام به امام حسن در حاضرین را معنا می‌کردند و شرح می‌کردند. مرحوم آقا در آن موقع بواسطه بعضی از مسائل روزنامه‌ها را می‌گرفتند که الآن هم موجود است. آن وقت این آقای نویسنده کلام امیرالمؤمنین را ترجمه کرده تا رسیده به این فقرات**وَ ان شئِتَ ان لایعرفنَ غَیرَك فَافعَل**، اگر می‌توانی کار بکنی که غیر تو را نشناسند انجام بده. برداشته این عبارت را حذف کرده رفته سرِ عبارتهای بعدی. این می‌شود چی؟ این میشود سانسور، سانسور در کلام کی؟ در کلام‌امیرالمؤمنین. این حرفها امروز نمی‌خورد، جامعه امروز این حرفها را بر نمی‌تابد، جامعه امروز

این مطالب را نمی‌گیرد! نمی‌گیرد که نگیرد، مگر شما قیم جامعه هستید؟ شما کلام امیرالمؤمنین را در اینجا دارید حذف می‌کنید، سانسور دارید می‌کنید، برای کی؟ برای جامعه، آن علی دلش برای جامعه بیشتر می‌سوزد یا تو؟ چرا نباید واقعیت را گفت؟ چرا نباید حقیقت را گفت؟ باید حقیقت را درست فهمید و آنگاه گفت.

بله هر کسی نمی‌تواند بیاید بگوید آشوب درست می‌کند، خلاف می‌کند، مطالب را خلاف بیان می‌کند. انشاءاللَه به حول و قوه الهی وقتی که ما آمدیم این عبارتها را بیان کردیم برای مطالبی که مد نظر داریم خواهید فهمید که کلام امیرالمؤمنین کلام واقعی است و اصلا نه جای رنجش است و نه جای ملالی است و نه کسی بدش می‌آید. یک مسأله واقعی است و یک مسأله درست است. یعنی نحوه بیان و نحوه تبیین و تفسیر یک واقعیت اگر آنطور که هست انجام بشود کسی ناراحت نمی‌شود، و نباید ناراحت بشود. ما همینطور یک نواقص العقولی می‌گوییم و می‌گوییم این خیلی حرف زشتی است! چطور ممکن است انسان به زنها بگوید نواقص

العقول؟ اما اگر با توجه به قرائن و با توجه با آن مسائلی که در حول و حوش قضیه است بیاید و مطلب روشن بشود، خود زنها هم اعتراف می‌کنند که مطلب همین‌طور است و هیچ اشکالی هم وارد نمی‌شود، اصلًا اشکالی هم وارد نمی‌شود تا اینکه بخواهد کسی ناراحت بشود و این یکی از بدترین آفتهایی است که انسان این را انجام می‌دهد. متاسفانه جامعه ما مبتلای به یک همچنین آفتی است: آنچه را که به مصالح می‌بیند ولو در هر ظرفیتی، می‌خواهد همان را انجام بدهد، کاری به واقع ندارد که واقع چیست، ما هزاری بیاییم کلام امیرالمؤمنین را عوض کنیم واقعیت را هم می‌توانیم عوض کنیم؟ واقعیت را هم می‌توانیم عوض کنیم یا نه؟

خود بنده، خود بنده با همین چشمهای خودم دیدم که مسئول دادگاه خانواده داشت برای افراد بیان می‌کرد خب محل رفت و آمد بود، می‌گفت هفتاد درصد تقاضاهایی که برای طلاق می‌آید به دادگاه از جانب خانمهاست و سی درصد از جانب مردهاست و ایشان کاری که می‌کرد و کار خیلی خوبی هم بود

و باید هم اینطور باشد می‌گفت ما این را ترتیب اثر نمی‌دادیم، افراد را می فرستادیم: حالا بروید یکماه دیگر بیایید، نمی‌دانم الآن دفتر پر است، سرمان شلوغ است، نمی‌دانم باید بررسی بشود، خب اینها می‌رفتند در این یکماه هم همه قضایا حل می‌شد، مشکلات هم حل می‌شد.

می‌گفت از این هفتاد درصد، شصت درصد تقاضایشان را پس می‌گرفتند از آن سی درصد هم که مردها بودند بیست درصدشان پس می‌گرفتند. یعنی با زبان بی زبانی داشت به مخاطبینش می‌گفت که شما نگاه کنید درصد تقاضا ... خب بالأخره در زندگی هم مرد است هم زن است دیگر، فقط زن تنها که نیست، خب مرد هم هست، هر دو بچه دارند هر دو هم گرفتاری دارند، ولی صحبت در این است که مسأله تحمّل، مسأله قضاوت، مسأله بینش، مسأله برخورد، برخورد با قضیه چطور است؟ هفتاد درصد از جانب خانم‌ها و سی درصد از جانب مردها هست.

خب همین کلام امیرالمؤمنین است دیگر، این هم همین را می‌گوید، خب کار صحیح و پسندیده

هم همین است، دیگر نباید ترتیب اثر داد، بالأخره مسائل اختلاف است، این عصبانی می‌شود، آن عصبانی می‌شود، خب عصبانیت هم که هست، انسان که در همه احوال یکسان نیست، دارای مسائل مختلف است، یکدفعه به تیپ همدیگر می‌زنند، این می‌گوید برو پی کارت، آن هم می‌گوید تو برو پی کارت ... به همین راحتی که نمی‌شود، باید اینها را سنجید و باید بررسی کرد و هر چیزی را در جایگاه خودش قرار داد اینجاست که اسلام گفته است**الطّلاقُ بَیدِ مَنْ اخَذَ بالسّاقْ**[1] طلاق در دست مردان باید باشد برای این است. حالا ما هی قانون وضع کنیم اگر اینطور شد طلاق بدست زن است ... تمام اینها خلاف شرع است. اگر آن طور بشود زن باید طلاق بدهد، اگر اینجور باشد زن ...، طلاق باید بدست مرد باشد، بله در موقع طلاق مرد می‌تواند وکالت به زن بدهد، آن یک حرف دیگری است. اما

---

[1] ۱- حدیث نبوی؛ کنز العمال، ج ۹، ص ٦٤٠، حدیث ۲۷۷۷۰ و الجامع الصغیر، ج ۲، ص ۷۵، و سنن الدارقطنی، ج ٤، ص ۳۷، و شرح لمعه، ج ۵، ص ۳۳۲، و ج ٦، ص ٢٤

اگر انسان اختیار طلاق را اوّل از مرد بگیرد و بعد به زن عطا کند و مرد را در اینجا مسلوب الاختیار بکند این با قوانین و با قوانین شرعی منافات دارد. پیغمبر فرمودند طلاق بدست مرد است برای چه؟ برای همین، همین آقا، همین آقای مسئول، خودش دارد می‌گوید، می‌گوید هفتاد درصد. حالا اگر قرار باشه که زن هم بیاید طلاق بدهد، خب هیچی دیگر سنگ روی سنگ بند نمی‌شود. سنگ دیگر روی سنگ بند نمی‌شود، جدّی است این مسأله، واقعیت است. یعنی یک واقعیتی است که قدرت و تحمّل مرد نسبت به قضایا بسیار بیشتر از زن است، خب زن لطیف است، وضعیتش، ظرفیتش، موقعیتش یکجور اقتضا می‌کند، قضاوتهایی که می‌کند و این قضاوتها را اگر بخواهد به مرد تحمیل کند دیگر او را مرد نمی‌گویند، او را زن می‌گویند، زن به او بگوید با این رفت و آمد بکن، با او رفت و آمد نکن، اینجا برو اینجا نرو و مرد هم بیاید اطاعت کند، خب این یک واقعیتی است که انسان می‌بیند که در مورد مسائل و در مورد قضایا مرد اختیار خودش را بردارد به زن بسپرد، معلوم است چه خواهد شد.

البتّه در اینکه بعضی از زنها از نقطه نظر فکری قوی تر از مرد هستند در این شکّی نیست. بله در هر عامّی ممکن است استثنایی وجود داشته باشد، ولی حکم براساس اغلبیت رفته است. ممکن است بعضی از مردها، از نقطه نظر سطح فکری با زنهای خودشان هم طراز نباشند خب این یک چیزی است که ما این را احساس می‌کنیم و در ارتباطات خودمان به اینها هم می‌رسیم و در مورد قضاوتها می‌بینیم که زن مرد را هدایت می‌کند، راهنمایی می‌کند. اینها واقعیتی است. بحث ما بحث کلی و غالبی است نه بحث در موارد جزئیه و در موارد استثناء.

همین زهیربن‌قین، مگر عیالش او را به امام حسین راهنمایی نکرد؟ خودش نمی‌خواست برود، خودش مردّد بود، عیالش او را ترغیب کرد دیگر، پس‌عیالش در آن موقع بر او غلبه داشت. عیالش در آن موقع بر او ترجیح داشت، زهیر را او راه انداخت و او را بهشتی کرد، و نظایر این مسأله خیلی داریم. اینها موارد جدای از بحث کلی و آن بحث اغلبیتی است که بر آن مبنا احکام و تکالیف شرعی مترتّب

می‌شود و این مسأله متأسفانه بسیار مسأله زشتی است که انسان بخاطر بعضی از ملاحظات بیاید و آن واقعیات را نادیده بگیرد.

مرحوم آقا خیلی از این قضیه ناراحت بودند آن زمان، من یادم است در مسجد قائم، راجع به چه قضیه‌ای بود نمی‌دانم صحبت می‌کردند در همان اوایل انقلاب، این مسأله را آمدند مطرح کردند که بیایید ببینید در روزنامه اطّلاعات این وصیت را این مترجم آمده ترجمه کرده و به اینجا که رسیده این را حذف کرده بعد رفته سراغ عبارات و فقرات دیگر، خب تو قیم دین هستی یا علی قیم دین است؟ امروزه بدشان می‌آید! شما می‌خواهید علی را مقدّس کنید؟ علی نیاز به تقدّس ندارد، علی خودش مقدّس است، شما می‌خواهید علی را برای مردم بزک کنید؟ به اعتقاد خودتان آن موارد را حذف و زوائدش را بیندازید، یک علی خوب و قشنگی که با همه بخواهد بخواند و به ساز همه این علی بخواهد مسائل را در اختیار قرار بدهد و به هر آهنگی بخواهد علی مطلب در میان بگذارد. آن دیگر علی نیست آن دیگر می‌شود یک هنرپیشه که برای هر سناریویی

خود را مطابق با آن جلوه می‌دهد. علی دیگر هنرپیشه و در صحنه بازیکن است.

علی آن کسی است که واقعیت را می‌گوید، حقیقت را می‌گوید هر که می‌خواهد این واقعیت را بپذیرد هر که نمی خواهد نپذیرد. وظیفه‌امیرالمؤمنین این نیست، وظیفه امیرالمؤمنین بیان واقع و رسیدن به آن واقع است و این مسأله متأسفانه وجود دارد که ما برای بیان حقایق نمی‌توانیم شفاف و آن طور که باید و شاید آنچه را که هست به مردم ابلاغ کنیم. یک مقداری را می‌گوییم، یک مقداری را نمی‌گوییم، مطابق با دلخواه بیان می‌کنیم و راجع به این مساله مطلب خیلی زیاد است، خیلی مسأله زیاد است، خیلی مطلب زیاد است.

یادم هست خود حقیر بعد از فوت مرحوم آقا رضوان اللَه علیه در مشهد مشرّف بودم، یکی از روزنامه‌های خراسان آمدند برای اینکه از ما یک مقاله‌ای بگیرند، همه احاله دادند به ما، وقتی که آمدند پیش ما، ما نتوانستیم به ملاحظاتی، به واسطه همین مسائل و اینها نتوانستیم و عذر خواهی کردیم

که وقت نداریم و فرصت نداریم، گفتند ولو مختصر هر چه گفتیم قبول نکردند، بعد من اقرار گرفتم از آن شخص به یک شرط من یک مقاله می‌نویسم که یک کلمه آن را کم یا زیاد نکنید، یک کلمه را کم زیاد نکنید، گفتند بسیار خب ما این تضمین را به شما می‌دهیم، من در ضمن آن مقاله نوشتم مرحوم آقا رضوان اللَه علیه همراه و همگام با رهبر انقلاب اسلامی حضرت آیت اللَه خمینی سنه ٤٢ انقلاب را رهنمود و راهنمایی می‌کردند، عبارت همگام را من آوردم و خودش این یک داستانی دارد و خب واقعیت هم همینطور بوده است.

بعد وقتی که آن مقاله منتشر شد دیدم علاوه بر اینکه سانسور کردند بلکه تحریف کردند، نوشتند بدنبال و با تبعیت رهبر انقلاب حضرت کذا و آن وقت لفظ امام را هم آورده بودند، ایشان این کار را کرده بودند ... آیا این حرام نیست؟ شما به من قول دادید، من که خودم مقاله ندادم، استنکاف هم کردم و شما اصرار کردید و از منزل ما بیرون نرفتید و گفتید تا ندهید ما نمی‌رویم، بعد من از شما شرط گرفتم که یک لغت کم و زیاد نشود، شما نه تنها آن

را نیاوردید بلکه آمدید در عبارت من تصرّف کردید، این جایز است؟ این اسلام است؟ چرا باید اینطور باشد مسأله؟ این یک آفتی است که متأسفانه دامن ما را گرفته، ما در امروز نیاز به رک گویی و صراحت داریم، جامعه ما در امروز نیاز به صداقت دارد. آن چه را که ناب و خالص از روّاد دین و سوّاق به سوی سُبُل سلام و ائمه هدی و منابع و مدارک است باید آن را بیان بکند، از خودش کم و زیاد نباید بکند، نتیجه چه می‌شود؟ نتیجه همین اختلافات، همین تضّادها، همین تناقضاتی که داریم می‌بینیم، گفت از ماست که بر ماست.

اگر ما بیاییم صریح را بیان کنیم: آقا! امام علیه‌السّلام این را فرموده و این مسأله را بیان کرده و دیگر به ما مربوط نیست. ارث زن نصف ارث مرد است طبق آیه صریح قرآن، حالا بیاییم بخاطر اینکه نگویند فلان و به خاطر ملل و به خاطر حقوق بشر و به خاطر چندتا خوش آمدن، به خاطر اینکه نگویند اسلام این طور است، به خاطر اینکه نگویند اسلام آن طور است، بیاییم فتوی بدهیم بر این که ارث

مساوی است، خب مخالفت با صریح آیه قرآن کردیم، قصاص و دیه زن نصف دیه مرد است چرا؟ خدا می‌داند، به من چه مربوط؟ به من چه ارتباطی دارد؟ قبول نمی‌کنی نکن، نکن، کی گفته قبول کنی؟ کی گفته قبول کنی؟ اگر قرار بر این باشد که دین را ...، آیه قرآن را که ما نمی‌توانیم کنار بگذاریم، لِلذَّكَرِ مِثْلُ حَظِّ الْأُنْثَيَيْنِ النساء، ۱۱ را که نمی‌توانیم کنار بگذاریم، یا اینکه این آیه مال آن زمان است و از این زمان به بعد دیگر باید آیات عوض بشود! قرائتها باید عوض بشود! نگرشها باید عوض بشود! دیگر زمانه اینطور شده، چیه آقا؟ این حرفها چیست؟ چند نفر عرق خورِ بی مغزِ نفهمِ همه کاره از آن طرف دنیا بیایند برای ما تصمیم بگیرند و ما بخاطر خوش رقصی و بخاطر جلب توجّه آنها بیاییم دست از اصول و منابع خودمان، منابع متقن بخواهیم برداریم؟ نتیجه‌اش چیست؟ نتیجه‌اش خسر الدنیا و الاخره، آخرت که معلوم است، دنیایمان هم همین خواهد شد و بهتر از این هم خواهید دید که خواهد شد! برای چه؟ آقا جان حکم اسلام را، حکم خدا را بیان کن پیغمبر اینطور گفته، همین، تمام هر کس

می‌خواهد خوشش بیاید هر که می‌خواهد خوشش نیاید، صد سال خوشش نیاید.

۲۳ سال آمد مردم را هدایت کرد، چند نفر باقی ماندند؟ سه نفر باقی ماندند، چرا روز عید غدیر را بوجود آورد؟ چرا نیامد بخاطر خوشحالی و دلخوش‌کُنک مردم بگوید مردم بلند شوید انتخابات کنید! دمکراسی! هر که را می‌خواهید هر کسی که می‌خواهید انتخاب کنید! این که بهتر بود، چرا پیغمبر نیامد بخاطر دلخوشی مردم آنکه سنش بیشتر بود آنکه ریشش درازتر و سفیدتر بود، آنکه در میان مردم موّجه‌تر بود آن را به مردم معرفی کند؟ چرا؟ چون پیغمبر ترس از فردایش را داشت وَ إِنْ لَمْ تَفْعَلْ فَما بَلَّغْتَ رِسالَتَهُ المائدة، ٦٧ پشت سرش بود که اگر این کار را انجام ندهی کأن تو اصلًا رسول نبوده ای، تو کاری انجام ندادی، خدا شوخی ندارد، با پیغمبرش هم شوخی ندارد، با هیچکس شوخی ندارد، لذا پیغمبر با توجه به اینکه می‌دانست، خب پیغمبر چند مرتبه در زمان حیاتش خبر از ما بعد دادند، چند مرتبه در موارد مختلف گفت**فَانَّکمْ لاتَعْلَمونَ ما تَفْعَلوُنَ**

بَعدینمی دانید که بعد از من چه خواهید کرد، می‌دانست دیگر، چند مرتبه آمد گفت، خبر داشت، ولی با تمام اینها آنکه پیغمبر بود مسئول است، من مکلّف هستم، وظیفه‌ام را انجام بدهم، ای مردم این علی خلیفه است، غیر از این هم بنده نمی‌شناسم، عمل کردید خودتان نجات پیدا کردید، عمل نکردید خاک بر سر خودتان. این حرفی بود که پیغمبر زد، آنها هم عمل نکردند و همه رفتند، سه نفر ماندند، سلمان، ابی‌ذر و مقداد، عمار هم بعد ملحق شد، شدند چهار نفر این چهار پنج نفر ثمره تبلیغ و رسالت بیست‌وسه ساله بودند.

آن وقت بنده بیایم برای کی دل بسوزانم؟ آن که از پیغمبرش ۲۳ سال این کار را کرد همه رفتند دور آن ... حالا بنده بیایم برای کی دل بسوزانم؟ برای کسی که دلش خوشش بیاید، برای افرادی که بگویند این طور است و آن طور است، صد سال آقا اصلًا مسلمان نشو، برود کافر بشود، من قیم تو نیستم، من یک فرد طلبه‌ای هستم که آمدم دو تا کتاب خوانده ام، به مقتضای ادلّه این را فهمیدم، همین را می آیم و می‌گویم می‌خواهی گوش بده می‌خواهی گوش نده،

چه مردش، چه زنش، تفاوت نمی‌کند، هیچ تفاوتی نمی‌کند.

اگر مرد به زن ظلم کند با سر در جهنم قرار می گیرد، هیچ رودربایستی خدا با کسی ندارد و اگر زن از تحت اطاعت شوهرش در بیاید تمام اعمالش هباء منثورا می‌شود، خدا رودربایستی ندارد و ان شاء اللَه در جلسات آینده به عدم تفاوت بین زن و مرد در مراتب ما بعد برزخ و مثال و در ملکوت اشاره خواهیم کرد که این اختلافات همه در برزخ و مثال و ماده و عالم ناسوت است. در عوالم بالا اصلًا زن و مردی وجود ندارد، همه روح و نفس واحده هستند، اینها همه مربوط به اینجاست و عالم، عالم تربیت و عالم تجربه و بروز و ظهور و فعلیت و استعدادها و رساندن استعدادها به فعلیت که برای هر کدام خدا طریق خاصّی قرار داده و دو نفر در یک طریق نیستند، دو تا مریض وقتی که می‌روند دکتر، که دکتر یک نسخه برا هر دو که نمی‌دهد، کپی نمی‌کند. معاینه می‌کند، آقا شما باید این دوا را بخوری شما باید بری عکسبرداری کنی، عمل کنی ...، ما خیال

کردیم دین زیراکس و کپی است! می‌گوییم همه یکی، ارث یکی، تقاص یکی، نمی‌دانم مساوات و برابری و همه یکی، بعد هم خیال می‌کنیم که آمده ایم فقه نو و پویایی آوردیم. در حالتی که جهل خود را به اثبات و به منصه ظهور رساندیم انشاءاللَه امیدواریم خداوند متعال چشمان ما را بینا و ما را از این ذلتها و لغزشهایی که جز نابودی دین و بستن طریق ماست و مانع برای حرکت ما و جدا افتادن از منبع تشریع و منبع وحی است ما را محفوظ بدارد.

اللَهم صل علی محمد و ال محمد

[۱] حسینی طهرانی، سید محمد محسن، متن جلسات شرح حدیث عنوان بصری، ۱جلد، مکتب وحی - تهران - ایران، چاپ: ۱.